

کلید واژه‌ها: نظام تربیتی، فرهنگ

ایرانی-اسلامی

دیری نمی‌گذرد از روزگاری که در سرزمین ما ایران در مکتب‌خانه‌ها را بستند. آن زمان، احساس نیازی واجب و ضروری و یا کاذب و مصنوعی در تار و پود درخت دانایی برای تغییر پدیدار شده بود. جهانی که به سرعت برق و باد، در هیاهوی دگرگونی بود. بزرگان دولت و فرهنگ و علم و دانش کشور ما هم با بهت و حیرت و هم با ترس و وحشت به این انفجار پُر شرار خیره شده بودند.

تا این که سرانجام پیوند مبارک و یا شاید هم نامبارک ما با دنیای جدید بسته شد. آن چه از این آتشفشان تجدد

به ما رسید، عاریتی بود و ما نتوانستیم و یا نخواستیم و یا نگذاشتند، این خمیر را با فرهنگ خودمان ورز بدهیم و آن را متناسب با این آب و خاک و اعتقادات و آداب و رسوم این خاک فرهنگ‌خیز و کهن‌بوم و برپرووریم.

هر قدر زمان گذشت و روزگار دچار تغییر و تحول شد، ما کک‌مان هم نگزید و با آن چه ساخته و پرداخته بیگانگان بود خو گرفتیم. دلسوزانی پی‌درپی آمدند و هر کدام با تلاش تام و تمام به اصلاح این نظام آموزش و پرورش که بین رومی و زنگی گرفتار شده بود، پرداختند. بزرگان دلسوز و نگران و مشتاق اسلام و ایران و با تمام توش و توان خود دویدند اما به مقصد مطلوب نرسیدند. کوشش‌ها در این

داشت و کاشت به برداشتی که شایسته ملت مسلمان ایران زمین باشد، منتهی نشد. با این نظام سنتی که مثل پیچک دور درخت کهن فرهنگ عظیم ایران که یک سروگردن از فرهنگ تمامی عالم بالاتر است پیچیده و ما را از رسیدن به قله‌ای که شایسته آن هستیم بازداشته است. ما شکوه و بالندگی خود را که هزاران سال در آن شناور بودیم می‌خواهیم. همه بزرگان دین و ادب و علم و... کمر همت بسته‌اند تا فرهنگ ما را از این صحرای سوزان و لابه‌لای این خارهای مگیلان بگذرانند و به سرمنزل مقصود برسانند.

شکر مازندران و شکر هندوستان

هر دو شیرین‌اند اما این کجا و آن کجا

شکر هندوستان با آب و خاک ما

شایستگان، ناخدای تربیت

حسین احمدی





مناسب نیست. نظام آموزش و پرورش امروز ما به مثل شکر هندوستان است. ما شکر مازندران را - که طعمش مشام جان جهان را مست می کند - می خواهیم. آیا جستجوی نظامی که طعم تربیت و پرورش در رگ و پوست و تمام سلولهای آن جاری باشد، گناه است.

چون نشوید باغبان از باغ دست تربیت آب شد سرو چمن چون سرو او بالا گرفت (صائب)

تغییر بنیادی

قرار است در نظام تربیتی ایران اسلامی تغییر بنیادی اتفاق بیفتد. با این تحول ریشه‌ای مدرسه ما مدرسه زندگی خواهد شد. این دگرگونی بنیادی با تغییر نگاه و باور همه نیروهایی که در این کار ظریف و پیچیده پیوند خورده‌اند، امکان پذیر خواهد بود. بزرگان گفته‌اند: گذشته، چراغ راه آینده است. انگار ما عادت کرده‌ایم به آزمون و خطا و این تکرار گره خورده به چیزهایی که سکوت در آن مبارک است تا گفتار! در روزگار «جالینوس» حکیم بزرگ

یونان، یکی از شهروندان شهر آتن انگشت دست راستش به شدت درد گرفت. مرد بیمار پی‌درپی به مطب طبیبان در رفت‌وآمد بود. طبیبان ناقص برانگشتت بیمار دارو می‌گذاشتند. روزها گذشت و داروها بر انگشت مرد اثر نکرد و درد همچنان باقی بود. سرانجام مرد بیمار ناله کنان به خدمت جالینوس رفت.

جالینوس بر روی انگشت مرد دارویی نگذاشت. بلکه بر روی کتف چپ وی دارو نهاد. دیگران چون این اتفاق را دیدند، گفتند: این جالینوس چه ابلهی است؟ درد این‌جا و دارو آن‌جا چه سود دارد؟

زمانی از این اتفاق گذشت. انگشت مرد بهتر شد. سبب خوب شدن انگشت مرد آن بود که جالینوس دانسته بود که خلل و مشکل در اصل عصب روی داده است. جالینوس فهمیده بود که اعصاب از دماغ و پشت است و آن عصب که در کتف چپ برمی‌آید به طرف راست می‌رود و آن عصب که از طرف راست کتف ظهور می‌کند به طرف چپ می‌رود. اکنون نظام آموزش و پرورش سنتی ما حال همان بیمار را دارد که طبیبان بر محل ظهور بیماری دارو می‌گذاشتند و بی‌فایده بود. امروز بزرگان ما پس از مدت‌ها همت و دقت و رنج و مرارت جالینوس وار دریافته‌اند که ریشه و عمق درد کجاست و درمان را از کجا باید آغاز کرد تا این نظام بیمار و رنجور به شادابی روی آورد و ما را در راه پر رنگ و بوی فرهنگ اصیل اسلامی و ایرانی مان قرار دهد. باشد که در این راه پرتراوت و نور و راستی و صدق صفا و فضیلت و تواضع و صبر و در این سفر دست در دست هم با باور قلبی به راه پیش‌رو و صداقت به سرمنزل برسیم و راهبری پاک‌دین و پاک‌دل باشیم.

برای آگاهی و یادآوری باید پرسید: الف: چرا این تغییر و تحول بنیادی ضرورت پیدا کرده است؟

ب: چه موقعی این تغییر و دگرگونی بنیادی

قرار است اتفاق بیفتد؟

ج: چگونه قرار

است این تغییر بنیادی

اتفاق بیفتد؟ آیا این تغییر

همه‌جانبه است یا صرفاً یک تغییر

بنیادی فرهنگی است که تمام جوانب فرهنگ ما را در گردونه خود جای می‌دهد؟ ستون خیمه این تغییر بنیادی فرهنگی خواهد بود و تغییرات دیگر به منزله تیرکهای این خیمه بلند بالا است که در بافتن هر تار و پود آن خون دل‌ها خورده‌اند و عمرها صرف کرده‌اند. صدالبته همه این پرسش‌ها با شیوه‌ای مستحکم‌تر و روشن‌تر به شکل نظری و عملی دیده شده است. محورهای اساسی دخیل در این تغییر و تحول هم پیش‌بینی و کاربردی شده است. می‌شود احساس کرد که محور اساسی این تحول آدم‌ها باشند، آدم‌هایی که هر یک می‌توانند به‌خوبی راهبری این طالبان نو به قلعه خرد را با باور به این سفر باشکوه با جان و دل ببیزینند تا به آشیانه سیم‌رخ قلعه کوه قاف دست یابند.

مدیر و رهبری که این قافله را سرور و سالار خواهد شد، چگونه آدمی می‌تواند باشد؟ در انتخاب این ناخدای کشتی نظام تربیتی و اسلامی چه ویژگی‌هایی را باید در نظر داشت؟

این انتخاب آن‌قدر سخت و طاقت‌فرساست که مدیران ارشد را در هنگام انتخاب تنها پروردگار یارشان خواهد بود تا اگر خطایی خواسته و یا ناخواسته رخ دهد هم به درگاه آفریننده دو جهان در آشکار و نهان پاسخ گویند. باید باور کرد که نظام آموزش و پرورش ما در زیر بار همان انتخاب‌هایی ناشایست کمرش شکست و به زانو درآمد. اما کاشکی شایستگان به مدارس راه می‌یافتند. آن‌وقت دیگر روزگار ما شاهد خمیدگی پشت فرهنگ نبود.